

و اشراف تریش گشته شده بودند که اگر وی بجز بودی اشراف
قوم خود را گشتی و برای کشکان بد مغزین گشت و بطایف رفت
و چنگاه آنجا بود یکبار در میان روز در خواب شد و خواب روی
پیش وی بود دید که سقف خانه شکافته شد و درون سینه فرود
آمد و یکی از آن دو بر شکم وی نشست و جان و پیرا از شکم وی دور
کرد آن دیگری و بر آفتاب گشت و شنیده است که گشت خاکت بیده الله
جانم و پیرا بر شکم وی راست کرد و هر دو بر قند و سقف خانه
فروام آمد خواب روی و پیرا بیدار ساخت و آرزای او بگفت گشت
بمن چیزی خواسته بودند از من گردانیده شد بعد از آن بشام
رفت پیش آل حفقه و بمذبح ایشان مشغول شد و وی زبان
مرغانی دانست روزی با ایشان بشرب نجر مشغول بود که
غرابی بر آنجا گزشت و بانگی کرد رنگ امیه خنجر شد گفتند ترا بش
گفت آنچه این غرابی گوید اگر راست آید من چندان خواهی بست
کرد و در شراب بمن رسد از برای تکلیب وی در شراب دادند آنجا
نمودند چون دور بان کس رسید که جمله ای امید نشسته بود امیه
بر زمین افتاد جانم و برابر وی پوشیدند چون بعد از آن جانم
برداشتند مرده بود و نبض وی حرکت نمی نمود و بعد از مردن
این دو بیت بر زبان وی گذشت **کل عیش و ان قتلون هم**
صائره مزمه لکی آن بود لا **کتبی گشت قبل آن قدر کوی** **فی قبال الجبال**
از عی الوغول

کرده

و از آنجا

و از آنجا است قصه عسقلان بن عوالم الجبیری عبدالرحمن
بن عوف رضی الله عنه گفت است که پیش از بعثت رسول صلی الله
علیه وسلم بقصد تجارت بمن رفت بودم بعسقلان بن ابی العوالم فرود
آمدم و وی پیری بود سال ایست و از صغیری چون جزوه شده بود
و هرگاه که سینه میزتم بروی فرود می آمدم هر بار از من پرسید که
در میان شما هیچ مردی پیدا شده است که پیرا شرفی و شهرتی باشد
یا با تمام درین مخالفت کرده باشد می گفتم فی چون این بار بر وی فرود
آمدم از پیشتر ضعیف تر شده بود و کوشش وی کران گشته فرزندان
وی و فرزندان فرزندان وی هیچ آمدند و پیرا باز نشاندند
مرا گفت نسب خود را بیان کن گفتم عبدالرحمن بن عوف بن عبدعوف
بن الحارث بن زهره گفت همین پسند است ترا اشارت دهم
بچیزی که بهتر باشد از تجارت خدای تعالی از قوم تو پیغمبری بگنج
در راه گذشته و پیرا از من خلقی برگزید و کلبی بروی فرودستاد
و از پرستیدن اعضاء نمی میکند و با سلام می خواند بخنی فرماید
و از باطل بازی دارد گفتم از کدام قبیله است گفت از بنی ناسم و شما
احوال و بیدای عبد الرحمن مسک باش و زود باز کرد و با وی موا
کن و پیرا راست گوی دار و مددکاری نمای و این جذبیت از
من بوی رسان و از جز آن آیات است این سعیدیت **۴**
اشهد بانقر ذی المعالی **و فالیق التلیل بالصباح**

Copyright © King Fahd University